

جسم مرکب روح است یعنی چه، جسم و روح چه رابطه‌ای باهم دارن

جسم مرکب روح است چه معنایی دارد و آیا ممکن است این رابطه معکوس شود؟

یکی از زیباترین منظره‌ها دیدن سوارکاری است که با مهارت فراوان روی اسبش نشسته، لگام او را در دست گرفته و به هر سمت و سویی که دوست دارد، هدایتش می‌کند. سوارکاری آن قدر جذاب است که اکثر ما دوست داریم حداقل یک‌بار تجربه‌اش کنیم. با این حال کمتر کسی پیدا می‌شود که این ورزش را به‌عنوان ورزش حرفه‌ای انتخاب کند؛ چون همین اسب نجیب و زیبا، اگر به سرش بزند و به اصطلاح رم کند معلوم نیست چه بلایی سر صاحبش می‌آورد!

اسب مرکب است؛ مرکب باید گوش به فرمان راکب باشد و از او دستور بگیرد. اسب، الاغ، شتر یا هر مرکب دیگری وظیفه دارند، راکب و سوار خود را به مقصدی که مورد نظر سوار است، برسانند و با همین هدف مورد استفاده قرار می‌گیرند. حالا تصور کنید که این موجودات به جای فرمان‌برداری و اطاعت از سوار خود، لجاجت و سرکشی کنند و به هر سویی که دوست دارند، بروند؛ یا مثلاً به جای آن که صاحب‌شان بر گرده آن‌ها سوار شود و آن‌ها را هدایت کند، آن‌ها بر پشت او بنشینند و اختیارش را به دست بگیرند! چنین اتفاقی مضحک و خنده‌دار به نظر می‌رسد، اما جالب است که همین اتفاق مضحک بارها و بارها در طول عمر ما رخ می‌دهد. با این تفاوت که راکب و مرکب این بار بخشی از وجود ما و هر دو از قوای نفس ما هستند.

در این درس می‌خواهیم دربارهٔ یک اصطلاح آشنا صحبت کنیم که شاید شما هم آن را شنیده باشید. اصطلاحی که می‌گوید **«جسم مرکب روح است»**. می‌خواهیم ببینیم «جسم مرکب روح است» چه معنایی دارد؟ روح چگونه باید راکب جسم شود و اختیار آن را به دست بگیرد؟ آیا ممکن است این رابطه برعکس شود و به‌جای آن که جسم مرکب روح باشد، روح تحت سلطهٔ جسم قرار بگیرد؟ این اتفاق در چه شرایطی رخ می‌دهد و چه خطراتی دارد؟ بین تغذیهٔ روح و تغذیهٔ جسم حق تقدم با کدام است؟ و سؤالاتی از این قبیل.

«جسم مرکب روح است» چه معنایی دارد؟

کمال نهایی دانهٔ سیب تبدیل شدن به درخت سیب است و این استعداد در ذات دانه به صورت بالقوه وجود دارد. اما دانه برای شکوفا کردن این کمال در درون خود باید در دل خاک قرار بگیرد و تا خاک نباشد، جوانه زدن ممکن نیست.

در مورد انسان هم همین‌طور است. استعداد تکامل در روح همهٔ انسان‌ها به صورت بالقوه وجود دارد، اما مسیر این تکامل از عالم ماده می‌گذرد. به عبارتی، ساختار روح انسان به شکلی است که تا تضادها و تعارض‌های عالم ماده نباشد، نمی‌توانیم مراتب کمال را طی کنیم. روح ما از جنس مجردات است و طبیعتاً نمی‌تواند در عالم ماده زندگی کند؛ در نتیجه به ابزاری احتیاج دارد که نقش واسطه را بازی کرده و بین او و ماده ارتباط برقرار کند. این ابزار جسم است. پس جسم ابزار روح یا به عبارت بهتر و دقیق‌تر، جسم مرکب روح برای طی کردن مسیر کمال است.

طبیعتاً جسم ضعیف نمی‌تواند مرکب خوب و راهواری باشد. به همین دلیل رسیدگی به نیازهای جسمانی یا به عبارتی نیازهای جمادی، گیاهی، حیوانی و عقلانی اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد و ارزش و ثواب زیادی برای این کار ذکر شده است؛ تا این‌جای کار مشکلی نیست و کسی هم ما را از رسیدگی به این امور منع نمی‌کند. مشکل از جایی شروع می‌شود که نیازهای حیوانی، جسمانی و عقلانی در مرکز توجه ما قرار بگیرند و بر نیازهای روحی تقدم پیدا کنند.

وقتی جسم، سوار روح می‌شود!

حقیقت وجود ما قوهٔ [فوق‌عقل](#) یا بخش انسانی وجود ماست و بخش‌های پایین‌تر حکم مرکب را دارند. جنبه‌های جمادی، نباتی و حیوانی وسیله‌ای هستند برای حرکت ما به سمت خدا و قرار است ما را به معشوق و محبوب اصلی‌مان برسانند. اما گاهی اوقات میزان غذا و خوراکی که ما برای این بخش‌ها فراهم می‌کنیم به قدری زیاد است که آن‌ها را چاق و تنبل می‌کند؛ تا جایی که در برابر فوق‌عقل قد علم می‌کنند و دیگر حاضر به سواری دادن نیستند. این اتفاق باعث می‌شود که دین در زندگی ما به امری دنیایی بدل شود و رابطهٔ ما با مقدسات در سیطرهٔ بخش‌های جمادی، نباتی، حیوانی و عقلانی‌مان قرار بگیرد.

سبک زندگی اکثر ما به گونه‌ای است که بیشتر وقت و انرژی‌مان صرف تغذیه بعد حیوانی می‌شود و آن قدر خودمان را اسیر این بخش می‌کنیم که دیگر رغبتی برای انس و خلوت با خدا باقی نمی‌ماند. به همین دلیل هم هست که نماز خواندن، از بلند کردن وزنه دویست کیلوئی برایمان سخت‌تر است! و وقتی به دلیل مسافرت، دو رکعت از نمازهای چهاررکعتی‌مان کم شود، خوشحال می‌شویم. ما برای کارهای کم‌اهمیت و بیهوده همیشه وقت خالی داریم، اما برای خلوت با خدا هزار جور بهانه می‌آوریم و از کمبود وقت شکایت می‌کنیم. از حرم‌ها و مساجد که پایگاه‌های تغذیه معنوی ما هستند پس از مدت کوتاهی خارج می‌شویم، اما دو برابر همان وقت را در رستوران‌ها در انتظار آماده شدن غذا می‌گذرانیم. این‌ها نشان می‌دهد که ما به بخش حیوانی‌مان بیش از اندازه بها داده و او را بر خود مسلط کرده‌ایم. این موضوع به همان اندازه خنده‌دار است که یک اسب برای صاحبش تعیین تکلیف کند!

باچ دادن به بخش حیوانی چه تبعاتی دارد؟

ما برای عاشق شدن در بُعد حیوانی دنبال دلیل و منطق خاصی نیستیم؛ همین که از بودن در کنار جنس مخالف لذت می‌بریم و احساس آرامش می‌کنیم، برای‌مان کافی است. اما نوبت به عشق‌های انسانی و آسمانی که می‌رسد، دنبال هزار جور فلسفه می‌گردیم که این عشق را توجیه کنیم. اگر چند روز از معشوق زمینی‌مان دور باشیم احساس بی‌قراری و دل‌تنگی جان‌مان را به لب می‌رساند؛ با این حال در طول عمر حتی به تعداد انگشتان دست دل‌مان برای خدا تنگ نمی‌شود. ما معشوق زمینی‌مان را فقط برای خودش می‌خواهیم، نه برای این که نیازهای ما را برطرف کند. اما نوبت به خدا که می‌رسد، دوست داشتن‌مان مشروط به تأمین نیازهای‌مان می‌شود. در واقع رابطه ما با خدا یک رابطه کاسب‌کارانه است نه عاشقانه؛ ما دنیا را برای خدا نمی‌خواهیم، بلکه خدا را برای آسایش دنیا می‌خواهیم.

باچ دادن به بخش‌های حیوانی ما را به لذت‌های پست عادت می‌دهد و نمی‌گذارد لذت‌های فوق‌عقلانی را تجربه کنیم؛ در نتیجه، دین‌داری برای‌مان به کاری زجرآور تبدیل می‌شود، که یا دوست داریم از آن فرار کنیم و یا از ترس جهنم با هر سختی

و انزجاری که شده انجامش دهیم؛ اما در هر دو صورت باطن ما حیوانی خواهد بود. تنها اختلافش این است که در حالت دوم

یک حیوان مقدس ایم!

اولین قدم در مسیر رسیدن به کمالات انسانی و بلوغ بخش فوق‌عقل درک مفهوم «لاله‌الاله‌الله» است. بدون درک این مفهوم

دین به سلسله‌ای از گزاره‌های دستوری و باید و نبایدهای دست و پاگیر تبدیل می‌شود، که آزادی‌های حیوانی ما را محدود

می‌کند. در حالی که حقیقت دین ترانه‌ای عاشقانه و سرشار از دلدادگی و عشق به خداست و این ترانه در تمام متون مقدسی

که از معصومین به دست ما رسیده، به گوش می‌رسد.

در ادامه مباحث انسان‌شناسی در این درس به رابطه بین جسم و روح پرداختیم و دانستیم که جسم مرکب روح است و ابزاری

است، برای حرکت به سوی تکامل. همچنین دانستیم که رسیدگی به ابعاد جسمانی و حیوانی باید به اندازه‌ای باشد که روح را

در رسیدن به هدف همراهی کنند، نه بیشتر و نه کمتر. در پایان چنانچه سؤال یا ابهامی درباره موضوع این درس در ذهن تان

وجود دارد، لطفاً آن را با ما در میان بگذارید.